زخم خوردگان مجازی

دادسرای جرایم رایانه‌ای پر است از افرادی که قربانی کلاهبرداری‌های اینترنتی شده‌اند

بیشتر افرادی که به دادسرای جرایم رایانه‌ای مراجعه می‌کنند، طعمه تبهکارانی شده‌اند که از طریق اینترنت حسابشان را خالی کرده‌اند

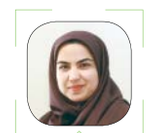

لیلا شوقی

جامعه

اگر دیروز زورگیری در خیابان با موتور، چاقو و قمه انجام می‌شد، این روزها با یک کلیک می‌شود، میلیون‌ها تومان پول به جیب زد. با همه‌گیر شدن اینترنت و گوشی‌های هوشمند، کلاهبرداری در این زمینه هم بیشتر شده است. حالا از اذیت کردن‌ها و توهین‌ها تا دزدی‌ها، همه اینترنتی شده است. به خاطر همین دادسرای جرایم رایانه‌ای این‌قدر شلوغ است. هر روز صدها نفر به این دادسرا و پلیس فتا مراجعه می‌کنند تا از دست کلاهبرداران و دزدان مجازی دست به دامن قانون شوند.

بلوار اباذر در غرب تهران، با پیچ آرامی شروع می‌شود، ابتدای بلوار، پارک با صدای پرندگان خوش‌صدا شروع می‌شود و بعد سکوت ادامه پیدا می‌کند تا به اواسط بلوار جایی که سکوت و خلوتی جای خود را به شلوغی می‌دهد. عده زیادی جلوی ساختمان آجری ایستاده‌اند. اینجا ساختمان دادسرای جرایم رایانه‌ای است که تازه به غرب تهران منتقل شده است.

مزاحم دی‌اکتیو سرسخت

جلوی در دادسرا، بازرسی سفت و سختی از هر کدام از مراجعین می‌شود. مانند همه دادسراها هیچ گوشی هوشمندی اجازه ورود به داخل ساختمان را ندارد. بازرسی بدنی و کیف‌ها هم جزو برنامه این ساختمان است. وارد ساختمان که بشوید با طبقات ساکت روبه‌رو می‌شوید، همه اما در نیم طبقه اول جمع شده‌اند. عده زیادی از مراجعین منتظرند تا روی پرونده‌هایشان یک مهر زده شود تا به مرحله بعدی بروند. مرحله‌ای که مربوط به پلیس فتا و دستور برای پیگیری است یا مربوط به بررسی در دادسرا. مادر و دختری کنار هم نشسته‌اند. مادر عصبانی است، آن قدر که تا از دلیل مراجعه‌اش به دادسرا می‌پرسم، درددلش باز می‌شود.

دلیل مراجعه را این طور عنوان می‌کند: «به خاطر مزاحم دخترم، شکایت کردم.» ماجرا از حدود پنج شش ماه پیش شروع شد، از زمانی که شخصی ناشناس، با آی‌دی‌ها و تلفن‌های متنوع، به صفحه شخصی دختر جوان حمله کرد. بعد از هر بار بلاک کردن، باز هم فرد مورد نظر اعلام وجود می‌کرد و فحاشی، توهین و افترا را از سر می‌گرفت. این داستان ساده دختر جوان است. داستانی که حالا برای دومین بار، او را به دادسرای جرایم رایانه‌ای کشانده است: «دفعه پیش نتیجه‌ای به دست نیامد. قرار بود که فرد، شناسایی و دادگاهی شود اما نشد که نشد.» این هم به خاطر این است که آن فرد کارش را خوب بلد است و آی‌دی‌اش در حالت دی‌اکتیو است. همه اینها باعث شده دختر جوان را که دانشجو هم هست، به جای حضور در کلاس‌های دانشگاهش، به حضور در دادسرا مجبور کند. او می‌گوید: «هدف من نیستم. این آدم مرا اشتباه گرفته است. اصلا خیلی از حرف‌هایش را نمی‌فهمم. امنیت من بی‌دلیل به خطر افتاده است.» منشی یکی از اتاق‌های دادرسی دختر جوان را صدا می‌کند. او حالا باید با برگه شکایتش به پلیس فتا مراجعه کند تا بقیه کارهای شناسایی فرد و روند پرونده شکایت به سرانجام برسد.

ناشر اکاذیب ناشناس

مرد میانسال لاغر اندام است. کت و شوار طوسی‌رنگ به تن کرده است. با متانت روی صندلی نشسته، عینک به چشم گذاشته است و کتابش را می‌خواند. حواسش برای لحظه‌ای به شلوغی پرت می‌شود، سربلند می‌کند و به مراجعینی که مدت زمان زیادی منتظر یک امضا هستند، نگاه می‌کند، اما بعد سر به زیر می‌اندازد، عینک مستطیل شکلش را صاف می‌کند و ادامه کتابش را می‌خواند. آرام و ساکت است. دلیل مراجعه به دادسرا را این طور عنوان می‌کند: «در یکی از سایت‌ها، علیه من حرف‌های بی‌ربطی زده شده است.» طبق قانون، چون سایت‌ها جزو رسانه‌ها به‌شمار می‌روند، باید در دادسرای مطبوعات شکایت انجام می‌شده است. روند پرونده شکایت او اما کمی متفاوت است. داستان این مرد میانسال جنبه دیگری هم دارد: «نمی‌دانم چه کسی علیه من گزارش منتشر کرده است.» و چون شغل حساسی دارد و این گزارش ممکن است به جایگاه شغلی‌اش آسیب بزند، دست به دامن قانون شده است. چون هویت نویسنده گزارش نامعلوم است. همه این سردرگمی‌ها او را به دادسرای جرایم رایانه‌ای کشانده است. برای این که اجازه شناسایی این نویسنده از راه فضای مجازی به پلیس فتا داده شود. با دستور قضات دادسرای جرایم رایانه‌ای می‌تواند امیدوار باشد نویسنده را پیدا کند. حرفی که در نهایت می‌زند اما جالب است: «دوست دارم بدانم چه کسی از من بد دیده است؟» حرف او این است که او نویسنده را نمی‌شناسد، اما نویسنده با توهین و افترا، برایش مزاحمت ایجاد کرده است، دشمنی که او نمی‌داند کیست.

پای یک زن در میان است

شاید بیش از ۸۰ درصد کسانی که به دادسرای جرایم رایانه‌ای مراجعه می‌کنند، مالی از کف داده‌اند. حالا فرقی ندارد. یک میلیون تومان یا نه بیشتر مراجعینی که مالباخته‌اند، تعدادشان هم از قضا زیاد است. هرکدام به راه و روشی مال خود را از دست داده‌اند. مرد میانسال، داستان از دست دادن شش میلیون تومان پولش را این طور تعریف می‌کند: «ساعت ۸ شب در مغازه‌ام نشسته بودم که پیامک کم شدن سه میلیون تومان از حسابم آمد.» کارتی که در جیب شلوارش هم بوده، اما یکباره پول از آن کم می‌شود. سریع با امور پشتیبانی بانکش تماس می‌گیرد و تقاضای مسدود شدن کارت را می‌دهد. اینها اما دلیل نمی‌شود که باز از حسابش سه میلیون تومان دیگر کم نشود. در نهایت شش میلیون تومان را از دست می‌دهد، شش میلیونی که به حساب یک خانم ریخته شده است. داستان پسر جوان هم شبیه مرد مغازه‌دار است. از او اما ده میلیون تومان دزدیده شده، اما تا به خودش بیاید و مسدودی کارت را تقاضا کند، هر یک دقیقه یک بار سه میلیون تومان و یک میلیون تومان از او کسر شده است: «ته کارتم حالا فقط ۶۰۰ هزار تومان باقی مانده است.» ده میلیون تومان او هم به حساب یک خانم ریخته شده است.

به خاطر ۵۶۰ هزار تومان

دختر جوان از کلاس درس و مسابقات ورزشی‌اش زده تا برای شکایت از کسی که تنها دارایی‌اش را برده، به دادسرا بیاید. دختر کم‌سن و سال از ۵۶۰ هزار تومانی می‌گوید که با سختی فراوان از درس دادن به بچه‌های کوچک به دست آورده است. او می‌گوید: «اگر برای دیگران ده میلیون تومان پول است، برای من ۵۶۰ هزار تومان ارزش دارد. حقوق ماهانه من برای تدریس همین قدر است.» حقوقی که البته حدود ۲۰ هزار تومانش را برای شکایت از دست داده است. دختر جوان هنوز هم در تعجب است. او از شماره کارتی می‌گوید که جز خودش کس دیگری نمی‌داند، کارتی که نه برای خرید اینترنتی و نه هیچ چیزی دیگری، استفاده نکرده است: «من حتی پول تاکسی‌های اینترنتی را هم نقدی پرداخت می‌کنم.» اینها اما دلیل نمی‌شده که از حسابش پولی برداشت نشود، تمام موجودی که به یکباره به یغما رفته است. حرف دختر جوان یکباره قطع می‌شود. صدای تق‌تق صدای عصای پیرزنی می‌پیچد توی سالن و همه را ساکت می‌کند. پیرزن ریزنقشی با صورتی مچاله و چین‌دار از راه می‌رسد. پالتوی کهنه‌ای به تن کرده، چشمان ریزش را از بین چین‌ها درشت می‌کند و رو به ما می‌گوید: «به من می‌گویند که ۱۵۰ میلیون تومان دزدیده‌ام. به قیافه من می‌خورد که این قدر پول داشته باشم؟» ماجرا به حساب پیرزن برمی‌گردد، به حسابی که پول یارانه ماهانه‌اش در آن ریخته می‌شود اما بعد، به آخرین حسابی تبدیل می‌شود که سارقان پول‌های سرقت شده را بعد از چند نوبت جابه‌جایی، به حساب او ریخته و بعد خرج کرده‌اند. حالا او مانده و ۱۵۰ میلیون تومانی که حتی رنگش را هم ندیده است.

اعتماد پوشالی

زندگی+

دل زن پر است از آقا رضا. دوست خانوادگی‌ای که در شهر محل سکونتشان، کارهای خیرخواهانه زیاد انجام داده است، از ساخت مدرسه تا ساخت درمانگاه. همین می‌شود که به عنوان شریک کاری انتخابش می‌کند و حساب مشترکی را هم با هم، در بانکی باز می‌کند. اینها اما اول ماجراست. پول‌هایی که از حساب هر روز کم و کمتر می‌شود. هزینه‌هایی که از جیب مشترک آنها بدون هیچ دلیلی کسر می‌شود. مسدودی حساب و مراجعه به دادسرا داستان‌های بعدی هستند. درآوردن ریز حساب بعدها مشخص می‌کند که حدود ۱۲ میلیون تومان از جیب این خانم رفته است، پولی که قرار نیست به او برگردد. درددل زن که تمام می‌شود، خانم میانسالی آرام می‌گوید: «پس من به خاطر ۱/۵ میلیون تومان بروم خانه.» ماجرای کسر ۱/۵ میلیون تومان از او، داستان آشنایی است. داستان عابربانک و پول دستی گرفتن. او تعریف می‌کند که یک آقا، ۱۵۰ هزار تومان به او دستی می‌دهد و درعوض از او می‌خواهد که به خاطر این‌که در کارتش ۱۵۰ هزار تومان نبوده، او این میزان پول را به کارتی واریز کند، عمل خیری که به انتقال ۱/۵ میلیون تومان ختم می‌شود: «من به این آقا گفتم که یک صفر زیاد زده است اما گوش نداد و بعد از این که انتقال انجام شد، فرار کرد.» حالا ساختمان خلوت شده است، خیلی‌ها برگه رسیدگی به دست، راهی پلیس فتا در نزدیکی میدان هفتم‌تیر هستند تا برای رسیدگی به شکایت و روند پرونده خود را به پلیسی که حواسش به همه چیز است، برسانند. جلوی در دادسرا، موتوری‌ها و تاکسی‌ها داد می‌زنند: «دربست پلیس فتا...»

داستان عجیب یک مالباختگی

داستان‌های مالباختگی همه تقریبا شبیه هم است. این که در خانه نشسته بودند که پیامک کسر از حساب را دریافت کردند. برای برخی حتی در ابتدا میزان پول اندکی پرداخت و بعد از چند دقیقه همان میزان، کسر شده است و بعد روند کسر دقیقه‌ای شروع شده تا این‌که در نهایت حساب مسدود شده است.

داستان مرد جوان اما بیشتر شبیه داستان‌های علمی-تخیلی است. مرد جوان روی صندلی نشسته است.

لاغراندام و قدبلند است. هرازگاهی روی ریش‌های نداشته‌اش دست می‌کشد، آهی می‌کشد و بعد دوباره به نقطه‌ای خیره می‌شود. هنوز در بهت و حیرت از دست دادن ۱۱ میلیونش به سر می‌برد.

او یک کارمند ساده در یکی از موسسات بزرگ است. مشغول کارش بوده که به یکباره، کسی با او تماس می‌گیرد. او می‌گوید: «خودش را معرفی کرد و گفت که از کارمندان مالی موسسه است و اشتباهی کرده و پولی را برایم واریز کرده است.» همین می‌شود که او به دستگاه ای‌تی‌ام موسسه مراجعه می‌کند. فرد هم در پشت تلفن او را راهنمایی می‌کند.

این‌که حالا در طبقه دوم موسسه است و از کنار اتاق ایکس در حال عبور است، حالا از پیچ طبقه اول در حال عبور است و به خاطر حرف زدن با آقای ایگرگ، کمی زمان می‌برد تا به او برسد.

این‌که چقدر اشتباه بدی کرده و به خاطر این اشتباه ممکن است مجازات هم بشود. این مرد جوان می‌گوید: «آدرس‌هایی که می‌داد خیلی دقیق بود و همه اینها باعث شد که من به او اعتماد کنم.» مرد جوان ۱۱ میلیون تومان را به شماره حسابی که مرد به او داده، واریز می‌کند و همه چیز خیلی عادی تمام می‌شود. چند ساعت بعد اما متوجه می‌شود که چه اشتباه بزرگی کرده است.

مرد به این فکر می‌کند که بپرسد اصلا چنین شخصی در موسسه‌شان کار می‌کند و پاسخ منفی شنیدن، شوک بزرگ زندگی‌اش می‌شود: «تازه آن زمان بود که فهمیدم، در ماه‌های قبل هم از حساب دو نفر از همکارانم با همین روش، سرقت شده است.» شماره حسابی که پول به آن واریز شده، حالا خالی است و سارق هم معلوم نیست کجاست. مرد جوان تعریف می‌کند که از همکاران دیگرش هم به همین روش سرقت انجام گرفته است، همین‌طور ظریف و با اعتمادسازی.

از یکی از همکاران او پنج میلیون و از همکار دیگری هم حدود سه میلیون تومان سرقت اینترنتی شده است. او می‌گوید: «همکارانم هم شکایت کرده‌اند، آنها هم هنوز به نتیجه‌ای نرسیده‌اند.»

حق با شماست

info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

#تیم_ملی

پوررمضانی از تهران:

انتخاب بازیکنان توسط فدراسیون بدون توجه به درخشش بازیکنان در لیگ برتر، نتیجه‌ای جز شکست برای تیم ملی فوتبال در پی نخواهد داشت.

#قیمت_بنزین

جمعی از شهروندان:

رئیس‌جمهور محترم در سال‌های گذشته که بنزین دونرخی بود، گفته بودند بنزین چندنرخی فساد می‌آورد. چه شد که باز بنزین دونرخی شد؟ دیگر فساد نمی‌آورد؟

#حمایت_بهزیستی

بیات از تهران:

بنده و فرزند کوچکم تحت حمایت بهزیستی هستیم، ولی هیچ کمکی از بهزیستی دریافت نمی‌کنیم. تامین داروهای گرانقیمت بسیار سخت شده است. با مشکلات اقتصادی، توان تامین حداقل‌های زندگی را ندارم.

#مردم_بنزین

قادری از تهران:

افزایش سه برابری قیمت بنزین در این شرایط بد اقتصادی برای مردم غیرقابل قبول است. این تصمیم، نشان‌دهنده عدم درک دولت نسبت به شرایط مردم است.

#قاچاق_بنزین

فتاحی از کرمانشاه:

در کنار معایب گرانی بنزین، جلوگیری از قاچاق تنها مزیت آن است. امیدوارم دیگر شاهد قاچاق بنزین نباشیم.

#شرکت_خودروسازی

مهدی‌پور از ساری:

ممنوعیت واردات خودروهای خارجی، توسط دولت، کمک فراوانی به خودروسازان در گرانی و باعث بدقولی در تحویل شده است. این موضوع حق مردم را پایمال می‌کند.

#آسفالت_نامناسب

رهنما از تهران:

در محله شهید قیاسی تهران آسفالت نامناسب، پر از چاله و دست‌انداز باعث کندی و تردد و آسیب رسیدن به خودروها شده است.

#شهرداری_تهران

خسروی از تهران:

چرا شهرداری تهران قبل از بارش برف، اقدامی برای دپو کردن شن و ماسه و قرار دادن آن در کنار خیابان‌ها برای مقابله با برف ناگهانی صورت نداده است؟! این درحالی است که در سال‌های گذشته از ابتدای پاییز این کار در دستور کار انجام می‌گرفت.